

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين و صلي الله علي سيدنا محمد و آله الطاهرين

خلاصه مباحث گذشته

مرحوم محقق نائینی فرمودند در موضوعات ادله با سه فرض مواجهیم. الف - خصوصیت وارده در لسان دلیل عنوان مقوم را داشته باشد. در این فرض فرمودند با انتفاء این خصوصیت موضوع تبدیل پیدا می کند و دیگر مجالی برای استصحاب نیست. ب - خصوصیتی که در لسان دلیل آمده در نظر عرف عنوان مقوم را نداشته باشد. در این فرض فرمودند بلا اشکال استصحاب جریان پیدا می کند. ج - نسبت به خصوصیت وارده در دلیل شک داشته باشیم که عنوان مقوم را دارد یا نه؟! نائینی فرمود در این فرض ما نمی توانیم استصحاب جاری کنیم چون در بقاء موضوع در در زمان استصحاب شک داریم اگر بخواهیم استصحاب را جاری کنیم تمسک به عام در شبهه مصداقیه است.

در نتیجه مرحوم نائینی فرمود در استصحاب نیاز به صدق نقض یقین به شک داریم و عنوان نقض یقین به شک در جایی است که ما علم پیدا کنیم این خصوصیتی که در لسان دلیل آمده عنوان مقوم را ندارد؛ اما اگر علم پیدا کنیم که مقوم است و یا شک داشته باشیم مجالی برای استصحاب نیست.

بعد این اشکال معروف را مطرح کردند که وقتی علم داریم به اینکه این خصوصیت مقوم نیست، در نتیجه موضوع باقی است؛ وقتی موضوع هست حکم هم هست پس چه نیازی به استصحاب داریم. در جواب فرمودند استصحاب مسئله ی بقاء را برای ما درست می کند؛ یعنی دلیل دال بر حکم اصل حدوث حکم در موضوع و اصل اینکه خصوصیت محدثه است را دلالت دارد ولی نمی دانیم در بقاء، این خصوصیت عنوان مبقیه هست یا نه؟ استصحاب می گوید این خصوصیت مبقیه نیست و در نتیجه حکم باقی است.

اشکال حضرت استاد به مرحوم نائینی

این فرمایش مرحوم نائینی در کلام مرحوم اصفهانی هم آمد که ریشه اش در فرمایش مرحوم شیخ انصاری در رسائل است. ما دو تا مطلب با مرحوم نائینی داریم؛

مطلب اول: هر چند عرف در برخی موارد مثل مفاهیم مرجع واقع می شود ولی به چه دلیل در اینجا مرجع برای تعیین مقوم بودن یا مقوم نبودن باید باشد؛ مثلاً اگر در لسان شارع - الماء المتغیر نجس - خصوصیتی - متغیر - آمد باید در کلمات شارع قرینه ای بر مقوم بودن پیدا کنیم.

شاید کسی بگوید مقصود مرحوم نائینی و اصفهانی در اینجا صورتی است که شک کنیم آیا مقوم است یا مقوم نیست؟! به این بیان که مراد از مرجع بودن عرف یعنی، عرف از قرائن بفهمد در نزد شارع اینطور است و وقتی در مورد خصوصیتی در کلام شارع نداند مقوم است یا مقوم نیست مثلاً وقتی می‌بینند موضوع ظاهری باقی است و با نبود حکم صدق نقض یقین می‌شود، کشف می‌کند که مقوم نیست. در جواب می‌گوییم از راه صدق نقض یقین به شک نمی‌توانیم به موضوع برسیم. موضوع باید توسط امر یا شارع مقدس با جزئیاتش بیان شود.

مطلب دوم: جناب نائینی گفتند اگر در موضوعی خصوصیتی داریم ولی شک در مقومیت و عدم مقومیت وجود دارد این امر مانع از استصحاب است چون نمی‌دانیم موضوع باقی است یا خیر و اجرای استصحاب در این قبیل موارد تمسک به عام در شبهه مصداقیه است. مثلاً در «الماء المتغیر نجس» نمی‌دانیم «متغیر» مقوم است یا نه؟ اگر تغیر از بین رفت ولی ماء وجود دارد نمی‌دانیم موضوع نجس باقی است یا باقی نیست. اگر موضوع نجس باقی باشد انتفاء نجاست سبب نقض یقین به شک می‌شود و اگر موضوع باقی نباشد انتفاء نجاست سبب نقض یقین به شک نمی‌شود. الآن که نمی‌دانیم مقوم است یا نه؟ نمی‌دانیم موضوع باقی است یا نه؟ اگر بخواهیم به لا تنقض الیقین تمسک کنیم تمسک به عام در شبهه مصداقیه می‌شود و این درست نیست.

به نظر ما عین همین مطلب در جایی که نمی‌دانیم خصوصیت علت محدثه است، یا علاوه بر محدثه، مبقیه هم هست می‌آید؛ به این بیان که می‌گوئیم اگر فقط علت محدثه باشد الموضوع باقی، مثلاً وقتی تغیر زائل شد می‌گوئیم «تغیر» علت محدثه بوده و الموضوع بعد زوال التغیر باقی. اگر هم علت محدثه و هم علت مبقیه باشد، بعد زوال التغیر الموضوع منتفی موضوعی نداریم. پس شک ما در محدثه و مبقیه بودن بازگشت به بقاء موضوع می‌کند که در صورت اجرای استصحاب تمسک به عام در شبهه مصداقیه می‌شود.

بررسی کلام مرحوم اصفهانی

مرحوم اصفهانی نسبت به مرحوم نائینی و دیگران حرف دقیقی دارند و فرمودند، همان‌طور که اصل حجّیت ظاهر کلام شارع بر اساس عرف است، در مورد مصادیق ظاهر هم باید مراجعه به عرف کنیم و ببینیم چه چیزی مصداق عند العرف است. روح این کلام به «بقاء عرفی و بقاء عقلی» بر می‌گردد و الا عرف نمی‌تواند مصداقی غیر از آنچه شارع از مصادیق اراده کرده اراده کند. در مصادیقی که مراد شارع معلوم است عرف نمی‌تواند چیزی را کم یا زیاد کند.

این کلام توضیح فرمایش آخوند است که گفتند ما موضوع عرفی داریم در حالیکه به نظر ما کلام صحیحی نیست. به نظر ما اگر عرف به حدّ قرینیت رسید می‌تواند در کلام شارع و دلیل تصرف کند و اگر به حدّ قرینیت نرسید به درد نمی‌خورد.

مرحوم اصفهانی گفتند ما نقض عقلی، دلیلی و عرفی داریم و بازگشت نقض عرفی به بقاء عرفی است که به نظر ما صحیح است. به نظر ما کلام مرحوم اصفهانی تغیر در الفاظ است و مسئله جدیدی بیان نمی‌کند چون در مورد نقض کسی نمی‌گوید مراد نقض عقلی یا دلیلی است. نقض و بقاء در رابطه با موضوع خارجی است و اینها باید عرفی باشند.

بررسی کلام مرحوم امام

این اشکال از قدیم در ذهن بود ولی مرحوم امام در تنقیح الاصول مطلبی را از خود امام می‌آورند، آنجا می‌فرمایند «کان بعض الأعظم قدس سره» که منظورشان مرحوم میرزای کبیر است «یسأل من بعض الطلبة عن مورد الاستصحاب» همین اشکال که

«فإن الأحكام الشرعية متعلقة بالموضوعات العرفية، فإن كان الموضوع باقياً عرفاً كفى الدليل الأول في ثبوت الحكم عليه، و لا يفتقر إلى الاستصحاب، و إلا فلا يصح الاستصحاب أيضاً؛ لاشتراط بقاء الموضوع».

سؤال این است که مسلماً در استصحاب بقاء الموضوع یا وحدت قضیه‌ی متیقنه و مشکوکه شرط است. اگر بقاء موضوع عقلی است که زمان تغییر کرده فلا مجال للاستصحاب. اگر بقاء موضوع عرفی است، عرف وقتی می‌گوید موضوع باقی است، حکمش هم ثابت است پس چه نیازی به استصحاب داریم؟

به نظر ما عمده خلط در بحث بین موضوع و بقاء الموضوع است. آقایان ابتدا بحث را روی بقاء الموضوع می‌آورند و در اثناء بحث برای عرف موضوع درست کرده و مسئله را در خود موضوع عرفی ادامه می‌دهند. سوال این است که عرف چرا باید موضوع داشته باشد؟ چرا از بقاء الموضوع به موضوع رفتید؟ چرا امثال آخوند سراغ قرینه مناسبت حکم و موضوع می‌روند؟ بله موضوعی که شارع معین می‌کند، به حسب استظهار عرفی است ولی در اینجا حکم چه نقشی دارد که بعد بگوئیم عرف با این موضوع مناسبت دارد؟ در مورد شک هم اگر به حد قرینیت رسید ما قبول می‌کنیم ولی اگر قرینه نشد چه فایده‌ای دارد؟ به بیان دیگر ارتکاز عرف طریق است ولی اگر مستقیماً سراغ ارتکاز عرف رفتیم، موضوعیت پیدا می‌کند پس در کلام شارع می‌تواند دخل و تصرف کند. اما اگر عرف طریق شد نظر عرف را می‌توان طبق قرائن پذیرفت.

به نظر ما اولاً باید بین موضوع و بقاء الموضوع فرق گذاشت؛ ثانیاً بین اینکه عرف در نزد شارع کشف از مقومیت کند یا عرف روی ارتکازات خودش بگوید مقوم باز هم فرق بگذاریم؛ ثالثاً همانطور که شک در مقومیت و عدم مقومیت عند العرف، این مانع از جریان استصحاب است، شک در اینکه این علت فقط محدثه است و یا مبقیه است هم مانع از جریان استصحاب است.

وصلی الله علی محمد و آله الطاهرين